

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 3, Spring 2022, 205-226
Doi: 10.30465/CRTLS.2022.37770.2328

A Critical Review on the Book ***The Rise of the Creative Genre in Iran***

Maryam Sharifnasab*

Abstract

The emergence of the genre of temperament in Iran by Ebrahim Tawfiq, Seyed Mehdi Yousefi, Hesam Turkman and Arash Heydari with good ideas tries to study and categorize the content about the temperament of Iranians from the constitutional period to the years after the victory of the Islamic Revolution, the elements and components of a "Extract the "genre" from it. This article has tried to study the book in four axes of form, language, structure and content through the documentary-critical method. The results of this study show that although the authors of the book have collected very extensive and accurate information from various sources and sometimes examined it, they have not been very successful in determining the boundaries of the "genre". Nevertheless, the content of the book is full of useful but scattered data. The authors' opinions on the subject, etc, have been reorganized and made more useful for the audience in this field.

Keywords: Ethnography in Iran, Genre, Iranian Ethics, Iranian Sociology, Mohammad Ali Jamalzadeh.

* Assistant Professor Persian language and literature, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, msharifnasab@yahoo.com

Date received: 12-12-2021, Date of acceptance: 26-04-2022



بررسی کتاب برآمدن ژانر خلیات در ایران

مریم شریف‌نسب*

چکیده

برآمدن ژانر خلیات در ایران نوشته ابراهیم توفیق، سیدمهدی یوسفی، حسام ترکمان، و آرش حیدری با ایده‌ای خوب تلاش می‌کند محتواهای موجود در باب خلیات ایرانیان را از دوره مشروطه تا سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی بررسی و دسته‌بندی و ارکان و اجزای یک «ژانر» را از آن استخراج کند. این مقاله با روش اسنادی - انتقادی تلاش کرده است کتاب مذکور را در چهار محور شکلی، زبانی، ساختاری، و محتوایی مورد‌مداقه قرار دهد. حاصل این بررسی نشان می‌دهد اگرچه نویسندگان کتاب اطلاعات بسیار وسیع و دقیقی را از منابع مختلف جمع‌آوری و گاه بررسی کرده‌اند، در تعیین حدود و ثغور «ژانر» توفیق چندانی نداشته‌اند. علی‌رغم این، محتوای لبریز از داده‌های مفید، اما پراکنده کتاب می‌تواند با بازبینی مجدد، پیرایش پرگویی‌ها و پراکنده‌گویی‌های فراوان، مفصل‌بندی دقیق و جدید فصل‌ها، یاری گرفتن از یک مشاور ادبی حاذق در تعریف و تحدید مفهوم «ژانر»، ابراز دقیق و صریح نتیجه موردنظر نویسندگان درباره موضوع، و... سروسامان تازه یابد و برای مخاطبان این حوزه مفیدتر واقع شود.

کلیدواژه‌ها: خلیات‌نویسی در ایران، ژانر، اخلاق ایرانی، جامعه‌شناسی ایرانی، محمدعلی جمال‌زاده.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران
msharifnasab@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۶



۱. مقدمه

برای شناخت جایگاه خویش در موقعیت کنونی منطقه‌ای و جهانی و دریافتن چرایی و چگونگی این موقعیت یکی از مهم‌ترین راه‌ها شناخت خویشتن به هر دو شیوه در زمانی و هم‌زمانی است. این خودشناسی جمعی سبب می‌شود در یابیم در طول زمان که بوده‌ایم، چه کرده‌ایم، نتیجه داشته‌ها و کرده‌هایمان چه بوده، و این «بودن» در گذر زمان دست‌خوش چه تحولات مثبت یا منفی شده است. بخشی از این خودشناسی به‌مدد علم تاریخ و ثبت کنش‌های تاریخی صورت می‌پذیرد، اما اغلب تواریخ موجود تاریخ‌های سیاسی هستند، نه تاریخ‌های اجتماعی. تواریخ سیاسی عمدتاً به‌دستور و با حمایت حاکمان نوشته شده‌اند و مسائل مورد توجه ایشان شرح فتوحات سلطان، سپاهیان، و نشان‌دادن اقتدار آن‌هاست. در این نگاه، مردم و زندگی روزمره ایشان جایگاهی ندارند و بدین جهت در این کتاب‌ها کم‌ترین میزان توجه به زیست روزمره توده دیده می‌شود. اما ادبیات^۱ و جامعه‌شناسی، با دقت در زندگی توده مردم و بررسی (تقریباً) بی‌طرفانه احوال و امور آنان، تصویری به‌مراتب دقیق‌تر و بی‌دست‌کاری از احوال و اوضاع و کنش‌ومنش مردمان ارائه داده است.

خُلُق در لغت به معنی عادت، طبع، طبیعت، طینت، مشرب، و منش است و در اصطلاح روان‌شناسی (mood) عبارت است از احساس درونی نافذ و پایداری که درک و نگرش فرد از وجود دیگران و محیط را عمیقاً تحت‌تأثیر قرار می‌دهد (بنگرید به کاپلان و سادوک ۱۳۹۲: ۲۰۶).

طریحی، لغت‌دان مشهور اسلامی، در معنای لغوی خُلُق می‌نویسد: «خلق صفتی روحی است که با وجود آن آدمی کارهای مقتضای آن را به‌آسانی انجام دهد». برخی از عالمان اخلاق خُلُق را ملکه‌ای نفسانی دانسته‌اند: «خلق عبارت است از ملکه‌ای که نفس آدمی براساس آن بدون به‌کارگیری فکر و اندیشه به انجام‌دادن اعمال مربوطه می‌پردازد». خواجه‌نصیرالدین طوسی نیز در اخلاق ناصری می‌گوید:

خلق ملکه‌ای بود نفس را مقتضی سهولت صدور فعلی از او بی‌احتیاج به فکری و رویتی و در حکمت نظری روشن شده است که از کیفیات نفسانی آن‌چه سریع‌الزوال بود، آن را «حال» خوانند و آن‌چه بطی‌الزوال بود، آن را «ملکه» گویند (خواجه‌نصیر ۱۳۷۳: ۱۰۱).

در کتاب‌های دینی و آسمانی، همواره بخش قابل‌توجهی به آموزه‌های اخلاقی و تلاش برای بهبود خُلُق آدمیان اختصاص داده شده است. از نگاه اغلب علمای مسلمان، انسان قادر

به تغییر خُلق خویش است، زیرا اگر چنین نباشد، آموزه‌های اخلاقی و توجه‌دادن به آن‌ها و در نگاه کلی علم اخلاق بیهوده خواهد بود (بنگرید به کاوندی و جاهد ۱۳۸۹: ۵۹). غزالی پس از آن‌که مخلوقات خداوند را به دو قسم تغییرپذیر و تغییرناپذیر به‌دست انسان تقسیم می‌کند، معتقد است که خُلق انسان لایتغیر و خُلق انسان قابل‌تغییر و بهبود است (بنگرید به همان).

ماحصل این سخنان دو ویژگی عمده خُلق را آشکار می‌سازد: خُلق صفات روحی و غیرمادی است که اولاً، به‌طور اکتسابی به‌دست می‌آید. ثانیاً، در روح و نفس فرد پایدار است. خواجه‌نصیر معتقد است: «... پس، ملکه کیفیتی از کیفیات نفسانی بود و سبب وجود او نفس را دو چیز باشد: یکی طبیعت و دوم عادت» (خواجه‌نصیر ۱۳۷۳: ۱۰۱). چنان‌که پیداست، خواجه سبب ایجاد خُلق را طبیعت (وراثت) و نیز عادت می‌داند. عادت «یادگیری انجام عملی در موقعیت‌های مختلف است که بر اثر تکرار حاصل می‌شود». از نظر روان‌شناختی، عادت «کاهش تمایل ارگانسیم برای پاسخ‌دادن به یک محرک در نتیجه رویارویی درازمدت» است (بنگرید به فرمehنی فراهانی ۱۳۹۳: ذیل مدخل «عادت»).

غزالی عادات را برحسب حوزه نفوذ طبقه‌بندی کرده است و برخلاف بسیاری که آن را صرفاً در محیط بیولوژیک یا یادگیری‌های عضلانی محدود می‌کنند، به چهار قسم تقسیم کرده است؛ حرکات عضلانی: عادت خوردن، پوشیدن، بازی، خطاطی، و...؛ جنبش‌های عقلانی: بینش دینی و فقهی و طرز تفکر؛ عادات وجدانی: مرتبط با عواطف انسان؛ عادات خُلقی: زهد، صبر، اعتدال، شجاعت، و... (بنگرید به حجتی ۱۳۷۳: ۱۰۸).

مجموعه آن‌چه غزالی در حوزه عادات می‌داند، به‌شیوه‌ای که بر اثر تکرار در طول زمان به ملکه نفسانی (به‌قول خواجه‌نصیر) در انسان تبدیل می‌شود و سبب می‌شود انسان در موقعیت‌های مشابه بدون تفکر، تردید، و تأمل عکس‌العمل‌های (تقریباً) یک‌سان از خود بروز دهد، در مجموع «خُلق» و به‌توسع خلق و خو خوانده می‌شود. این مجموعه در کلیت خود «سبک زندگی» انسان را شکل می‌دهد و روابط انسان را با خویش، دیگران، حکومت، و جهان مادی و معنوی پیرامون تنظیم می‌کند.

پرداختن به شرح خلیقات مردم ایران از دیرباز با شیوه‌های گوناگون و اهداف مختلف صورت گرفته است. غربیان و اعراب در سفر به اقصی‌نقاط ایران، ضمن سفرنامه خود، به تشریح خلق و خوی ایرانیان نیز پرداخته‌اند (این متون با توجه به این‌که به‌دست نویسندگانی

خارج از فرهنگ موجود نوشته شده‌اند و حاصل مشاهدات عینی هستند، درخصوص خلیات ایرانیان منابعی مفید محسوب می‌شوند). در کتاب‌های جغرافیایی کهن نیز ضمن تشریح موقعیت طبیعی و آب‌وهوایی نقاط گوناگون به آداب، رفتارها، و خلیات اهالی منطقه هم اشاراتی شده است (این متون، بیش از خلق و خوی مردمان منطقه، بر وضعیت اقلیمی و آب‌وهوایی منطقه متمرکزند).

اولین متنی که صورتی نو به این بحث داد، یک متن تاریخی بود: *تاریخ کامل ایران*، نوشته سرجان ملکم. به نظر می‌رسد با وجود کم‌توجهی به این متن باید به‌واقع آن را اولین نوشته درباره خلیات ایرانیان نامید. این متن در کنار متون دیگری چون *حاجی بابای اصفهانی* یکی از سرآغازهای خلیات‌گرایی است (توفیق و دیگران ۱۳۹۸: ۷۴).

در حال، پرداختن به خلیات و بروز بیرونی این خلیات، یعنی رفتارهای مردمان این سرزمین، از دیرباز وجهه همت برخی نویسندگان و روشن‌فکران ایرانی و مسافران غیرایرانی بوده است. در طول زمان، تحت تأثیر عوامل مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، و... این بحث دست‌خوش فراز و فرودهای فراوان شده است، چنان‌که در برخی بازه‌های زمانی، مقالات و کتاب‌های فراوانی در این حوزه نوشته شده و در برهه‌های دیگر، این مقوله در حاشیه قرار گرفته است، اما به‌واقع، هیچ مقطع زمانی را نمی‌توان یافت که نگاهی به این بحث وجود نداشته باشد، یا قلم‌زدن در این مبحث بی‌حاصل، یا تکراری پنداشته شده باشد. از متأخرترین کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده، کتابی است با عنوان *برآمدن زنان خلیات در ایران*، نوشته ابراهیم توفیق، سیدمهدی یوسفی، حسام ترکمان، و آرش حیدری، که در انتشارات پژوهشگاه هنر، فرهنگ، و ارتباطات به‌سال ۱۳۹۸ منتشر شده است. مقاله حاضر نگاهی به این کتاب دارد.

۲. ویژگی‌های شکلی و ساختاری کتاب

کتاب در قطع رقعی، بر کاغذ سفید، با قلم خوانا، و با اندازه‌ای مناسب و چشم‌نواز در ۳۳۷ صفحه منتشر شده است. طرح جلد کتاب به شیوه معهود «اجتماعیات در ادبیات» تصویری از چند شخصیت برجسته ادبی و تاریخی ایرانی و غیرایرانی را بر خود دارد. از این حیث، جلد کتاب در نگاه اول احساس مواجهه با کتابی غیرتخصصی و سبک‌خوان را به مخاطب القا می‌کند که با توجه به محتوای تخصصی و سنگین کتاب غلط‌انداز است.

کتاب یک «درآمد» و پنج فصل دارد. هر فصل در چندین بخش (با شماره‌گذاری مسلسل) تدوین شده است. هر چند بسیاری از بخش‌ها به تفکیک نیاز نداشته و به سبب پیوستگی محتوا می‌توانسته‌اند در پی یک‌دیگر قرار گیرند.

نوزده صفحه پایانی کتاب (توفیق و دیگران: ۱۳۹۸: ۳۱۹-۳۳۷) به درج فهرست منابع اختصاص یافته است و دقت نظر مؤلفان و مراجعه به منابع متعدد را نشان می‌دهد.

بر جلد پشت کتاب، اساسی‌ترین پرسش‌هایی که بناست متن به آن‌ها پاسخ دهد، درج شده است و می‌تواند راهنمای مخاطبان در نگاه نخست باشد. عطف کتاب نیز با قلم نازیبا، اما درشت و خوانا نام کتاب و مؤلفان را بر خود دارد. توضیحات لازم و معادل لاتین اسامی در تمام کتاب به شکل پانویس ثبت شده است. لذا در پایان کتاب هیچ پی‌نویسی درج نشده است. فهرست مطالب در ابتدای کتاب به دقت و زیبا تدوین شده است، اما در انتهای کتاب نمایه‌ای وجود ندارد (افزودن نمایه در چاپ‌های بعدی می‌تواند سودمند باشد).

۳. ویژگی‌های زبانی کتاب

کتاب با نثری سلیس و کم‌اشتباه، با زبان دانشگاهی، ساده، و فصیح نوشته شده است. پاراگراف‌بندی متن در بیش‌تر موارد صحیح است و در هر پاراگراف درباره‌ی بُعد تازه‌ای از موضوع سخن گفته می‌شود. نشانه‌گذاری متن کم‌اشتباه و وافی به انتقال منظور است. اغلاط تایپی متن بسیار کم و درکل، زبان کتاب دل‌چسب و پاکیزه است.

۴. ویژگی‌های محتوایی کتاب

کتاب با «درآمد: مسئله و رویکرد» آغاز می‌شود. نویسندگان کوشیده‌اند در سیزده صفحه این بخش، به تبیین مسئله و رویکرد خود در تحلیل‌ها بپردازند، اما علی‌رغم آن‌که عنوان فصل نخست کتاب «تعاریف و مباحث نظری» است و قاعدتاً باید تعریف مفاهیم در آن فصل صورت گیرد، در همین ابتدا و درحین تبیین مسئله، در تلاشی زودهنگام، به «معنای خلیقیات» پرداخته‌اند (توفیق و دیگران: ۶). البته، اگر این کلیدواژه به‌خوبی تبیین و تحدید می‌شد، می‌توانست در فهم مسئله برای مخاطب راه‌گشا باشد، اما آنچه در عمل اتفاق افتاده، توضیحی ساده درباب توسعه معنایی و آمیختگی چند مفهوم با آن است:

در گفتار روزمره، خُلق هم به معنای وضعیت ناپایدار و گذرای روحی و روانی افراد به کار می‌رود (مثلاً در ترکیب تنگ‌خلق) و هم به معنای صفتی درونی شده و باثبات (مثلاً در خلق خوش). خلق و خو، خصوصیت، شخصیت، طبع، خصلت، و عادت اصطلاحاتی تخصصی هستند که با واژه خلیقات در بخشی از شمول معنایی خود شریک‌اند. ... آن‌چه از این کلمه در ایران و در میان متون نوشتاری فارسی مراد می‌شود، معنایی است در میان این مفاهیم علوم اجتماعی... (همان).

چنان‌که دیده می‌شود، برای «خُلق» که اصلی‌ترین کلیدواژه این پژوهش است، تعریفی قاموسی یا حتی تعریفی عملیاتی از آن‌چه مؤلفان در نظر دارند، ارائه نمی‌شود. در ادامه همان بحث، بدون هیچ توضیح و توجیه دیگری، رویکرد محمدعلی جمال‌زاده در کتاب *خلقیات ما ایرانیان* مبنای کار می‌شود و بدون تفکیکی میان دو مقوله «رفتار» و «خُلق»، هر دو یکی پنداشته می‌شود:

هنگامی که از نگارش متونی درباره خلیقات ایرانی سخن می‌گوییم، به‌طور مشخص به متونی چون متن جمال‌زاده اشاره داریم که نگرشی عموماً انتقادی به «رفتارهای روزمره»^۲ خاص ایرانیان دارند؛ به‌خصوص آن بخش از رفتارها که به نسبت، پایدار تلقی می‌شوند یا دست‌کم از میزان درخور توجهی از تکرارپذیری برخوردارند (همان: ۷).

البته توضیح تکمیلی مؤلفان در باب خلیقات نویسی، نشان می‌دهد که کتاب به‌راستی نه با «خُلق» که با بروز عملی و بیرونی خلیقات (یعنی رفتارها) سروکار دارد، بی‌آن‌که در هیچ‌جا تفاوتی میان خُلق و رفتار قائل شود: «اولین عناصر محتوایی تشخیص‌پذیر در خلیقات نویسی عبارت‌اند از: جامعه‌شناسانه‌بودن، رفتارنگری، توجه به کلیت ایرانیان، یافتن عناصر نسبتاً پایدار، جمع‌آوری عالمانه گزارش‌های عینی» (همان).

نکته دیگر در باب حدود و ثغور «خلیقات نویسی» است. در این پژوهش تمامی نوشته‌های مردم‌نگارانه و انسان‌شناسانه، متونی که خلیقات ایرانی را در آرا و اندیشه‌های فرد یا جمع خاصی بررسی کرده‌اند، نوشته‌هایی که مسئله آن‌ها هویت ایرانی است، متونی که به آموزه‌های نظری ایرانیان از عقل و اخلاق پرداخته‌اند، و درنهایت، متونی که رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی داشته‌اند، از محدوده کار کنار گذاشته شده‌اند (همان: ۹-۱۲). هرچند این تحلیل سبب شده است که آثار مهم بسیاری از حوزه بررسی کنار گذاشته شود (این بی‌توجهی به برخی آثار مهم قطعاً در نتایج پژوهش هویدا است)، به‌نظر می‌رسد با وجود

متون متعدد و رویکردهای متفاوتی که هریک به دلیلی به مبحث خلییات و رفتارهای ایرانیان پرداخته‌اند، راه‌کار ناگزیری برای محدودکردن جامعه آماری موردبررسی بوده است. بنابراین، در این پژوهش فقط آثاری موردنظر قرار گرفته‌اند که «درصد کشف، سیاه‌برداری، و اعتباربخشی به یافته‌های خود درباره خلییات هستند» (همان: ۱۲).

نکته مهم دیگری که در همان بخش درآمد جلب نظر می‌کند، تبیین خلییات نویسی به مثابه واقعیتی اجتماعی (نه ذهنی) است. مبنای این تبیین رویکرد امیل دورکیم (Durkheim Émile) در کتاب *قواعد روش جامعه‌شناختی* است: «واقعیت اجتماعی شامل شیوه‌های کنش، تفکر، و احساس است که بیرون از فرد قرار گرفته‌اند و قدرتی اجبارآور در خود دارند که از طریق آن بر فرد کنترلی اعمال می‌کنند» (همان: ۱۳). عمومیت‌داشتن و انضمامی بودن (مادی بودن) نیز دو شرط دیگر دورکیم برای واقعیت‌های اجتماعی است (بنگرید به همان). بنابراین، آنچه مؤلفان کتاب *محدوده خلییات نویسی* را بر آن بنا کرده‌اند، نگاه دورکیمی به واقعیت‌های اجتماعی است. نکته جالبی که از این کار حاصل شده است، تعریف ژانر به عنوان کلیدواژه مهم دیگر در این پژوهش است که تلاش شده است برپایه همین نگاه دورکیمی صورت پذیرد:

ژانرها رویه‌هایی هستند برای انجام دادن فعل نوشتن یا گفتن که بیرون از گوینده وجود دارند، قواعدی الزام‌آور یا ازپیش موجود را برای بحث در اختیار می‌گذارند و در ذهن فرد شکل نمی‌گیرند، بلکه حاصل فرایندهای عینی انباشت متون هستند (همان: ۱۶).

چنان‌که مشهود است، این تعریف از ژانر هیچ ارجاعی به هیچ‌یک از متون دست‌اول (یا حتی غیرآن) در حوزه انواع ادبی و نظریه ژانرها ندارد و مبتنی بر رویکردی جامعه‌شناختی، از نو تعریف شده است. این شیوه تعریف کلیدواژه‌ها هرچند مبتکرانه و حاصل ذهن وقاد و عمل‌گرای مؤلفان است، به نظر می‌رسد درباب اصطلاحات مهم و ازپیش موجود، وجهی ندارد و به اختراع چرخ از نو می‌ماند. مشکل از آن‌جاست که نویسندگان نه تنها به منابع مهم موجود در این حوزه مراجعه نکرده‌اند، که اساساً معتقدند: «ارائه‌نشدن تعریف دقیقی از ژانر باعث شده است که سطوح مختلف و متفاوت دسته‌بندی متنی همگی ژانر خوانده شوند» (همان: ۲۲).

این درحالی است که کافی بود مؤلفان با کمک یک مشاور ادبی به کتاب‌های مهم و بسیاری که در زمینه طبقه‌بندی ژانر متون با رویکردهای قدیمی‌تر هم‌چون *انواع ادبی*

رزم‌جو در ادبیات کهن، یا *انواع ادبی* آژند در ادبیات معاصر، و... یا کتاب‌های جدیدتری که با رویکردی نوین به مسئله ژانر به‌مثابه نظریه پرداخته‌اند، هم‌چون کتاب *نظریه ژانر: رویکرد تحلیلی-تاریخی* نوشته سیده‌مهدی زرقانی و محمودرضا قربان‌صباغ مراجعه کنند. *انواع ادبی* نوشته سیروس شمیسا از منابع پژوهش‌گران بوده است، اما چنان‌که پس‌ازاین خواهیم گفت، استفاده مفید و روشن‌گری از آن نشده است.

احساس کمبود منابع درمورد ژانر چنان در نویسندگان کتاب شدید است که خود را ناگزیر دیده‌اند در تمام بیست صفحه بخش اول از فصل نخست به بررسی پیشینه ژانر بپردازند. به همین سبب، بحث را از *بوطیقای ارسطو* آغازیده و با افلاطون ادامه داده‌اند. در پی آن، نگاهی به شمس قیس رازی و *حدائق‌السحر* داشته‌اند، نگاهی به آرای بوالو (Boileau) در قرن هجدهم انداخته‌اند، و درنهایت، به این نتیجه رسیده‌اند که «هنوز نمی‌دانیم که فارسی‌زبانان تا پیش از آشنایی با ادبیات مدرن، دقیقاً چه درک یا ادراکاتی از انواع ادبی داشته‌اند» (همان: ۲۸).

خلاً عدم حضور یک مشاور ادبی در این پژوهش، جایی بیش‌تر نمایان می‌شود که نویسندگان می‌نویسند:

البته، بسیاری از ادبیات‌پژوهان معاصر کوشیده‌اند به‌شکل گذرا به این مسئله بپردازند که گونه‌های ادبی در ایران و در ادبیات عرب، چگونه تقسیم‌بندی و فهمیده می‌شده‌اند، اما اولاً، چنین تلاشی به‌شکل نظام‌مند صورت نگرفته و اغلب بحثی جنبی و کوتاه بوده است؛ دوم این‌که این تلاش‌ها بر چنان فهمی از نظریه ژانر استوار نیستند که برای ما کارآمد باشند (همان: ۲۹).

سپس، به نقل نظریات چند تن از برجسته‌ترین استادان نقد و نظریه ادبی (شفیعی کدکنی، سیروس شمیسا، تقی پورنامداریان، و خسرو فرشیدورد) می‌پردازند و بدون مراجعه به اصلی‌ترین کتاب‌ها و نوشته‌های آنان، با استنادی شکسته‌بسته به چند مقاله، آرای ایشان را نقد می‌کنند:

شمیسا نماینده کسانی است که بحث "اغراض سخن" در ادبیات فارسی را به‌جای انواع ادبی می‌گیرند ... خسرو فرشیدورد نیز در مقاله‌ای به انواع ادبی در ایران و اروپا پرداخته است ... درکل، از بُعد مفهومی، نوشته او مقاله‌ای است متعارض و نامفهوم ... تقی پورنامداریان نیز در مقاله خود به معنای ژانر پرداخته است، اما فقط اشاره‌ای کوتاه به وضعیت دسته‌بندی متون در نوشته‌های فارسی کهن می‌کند. او نیز از چیزی مشابه

همان قالب‌ها و اغراض سخن حرف می‌زند، اما این بخش از نوشته او ارجاعی ندارد و نام متن‌ها هم آورده نشده است و پی‌گیری گفته‌های مختصر او را ممکن نمی‌کند.... در مجموع در این مقاله هم نقطه اتکایی برای برقراری نسبت میان این تقسیم‌بندی‌ها و نظریه ژانر نمی‌یابیم (همان: ۳۰-۳۱).

از این جا به بعد، رویکرد نویسندگان به تمامی جامعه‌شناختی می‌شود و تلاش می‌کنند دلایل محبوبیت و انتشار گونه‌های ادبی را براساس زمینه‌های اجتماعی آن توضیح دهند (بی آن‌که به رویکرد مطالعات فرهنگی اشاره‌ای داشته باشند). سپس، به پسافرمالیست‌ها و پسا ساختارگراها اشاره کرده‌اند و آنان را نخستین کسانی معرفی می‌کنند که ژانر را نه در بوطیقا، بلکه در بلاغت مورد بررسی قرار داده‌اند. در نهایت، بازهم با نگاهی دورکیمی به بحث واقعیات اجتماعی، تعریف کارولین میلر (Caroline Miller) از ژانر (ژانر در مقام کنش اجتماعی و در نسبت با کارکردی که برای مخاطب متن دارد) (همان: ۳۷) را می‌پذیرند.

در مجموع، می‌توان گفت چهل صفحه نخستین کتاب، در عمل، پریدن از شاخه‌ای به شاخه دیگر و توصیفات ناقص، نامفهوم، و بی‌ارتباط با یکدیگر (هم به لحاظ تاریخی و هم به لحاظ مفهومی) درباره ژانر است. تعاریف و توصیفات که عملاً در تحلیل‌های بعدی کتاب بهره‌ای از آن‌ها گرفته نشده است و از این رو به راحتی قابلیت حذف دارند.

تمامی بخش دوم فصل نخست، به تعریف و تبیین نگاه باختمینی به ژانر پرداخته است تا به این نتیجه برسد که بررسی آثار در یک ژانر خاص، بدون در نظر گرفتن آثار پیشین و پسین، راهی به دهی نمی‌برد و باید آثار نوشته شده در حوزه خلیقیات را در امتداد یکدیگر و در نگاهی در زمانی مورد بررسی قرار داد. فضای خطاب (به قول تینیانوف / Tynyanov) نیز در بررسی ژانر حائز اهمیت است؛ یعنی دریافت مخاطبان از متن در دوره‌های مختلف متفاوت خواهد بود. در تمام این بخش نیز تلاش شده است تا تعریفی از ژانر ارائه شود، اما بازهم تعریفی شسته‌رفته و مشخص به دست داده نشده است.

بخش سوم فصل نخست وارد بحث «خلیقیات به مثابه ژانر» می‌شود و آن را دارای چهار ویژگی می‌داند: متشور باشد، غیرروایی باشد، گفتاری عالمانه و در پی ثبت دانش باشد، و گفت‌وگویی عمومی باشد که مناسبات معینی میان مؤلف و خواننده ایجاد کند (همان: ۵۲). بر این اساس، بسیاری از نوشته‌هایی را که تا پیش از دهه ۱۳۴۰ در خصوص خلیقیات ایرانیان نوشته شده است، «خلیقیات گرای» دانسته است و از دایره آثار مورد بررسی خود خارج می‌کند.

آن‌چه مورخان و سفرنامه‌نویسان گفته‌اند، محتوا، موضوع، و مواد کار خلیات نویسان است، نه کار واقعی آن‌ها در سطح تحلیل اجتماعی. کار واقعی خلیات نویسی تلاش برای احصاء گزارش‌هایی درباره ایران و ایرانی است، نه خود این گزارش‌ها (همان: ۵۴).

با وجود این، دانسته نیست که اگر خلیات نویسی بناست خلیات را «در سطح تحلیل اجتماعی» مورد بررسی قرار دهد، پس چرا نوشته‌های جامعه‌شناسانه‌ای نظیر آثار محمدعلی کاتوزیان و... از دایره آماری پژوهش کنار گذاشته شده‌اند.

فصل دوم پژوهش به بررسی «شکل‌گیری‌های اولیه ژانر» می‌پردازد. در بخش چهارم، به «جایگاه کتاب جمال‌زاده» در کلیت این پژوهش پرداخته و تأکید شده است که نویسندگان کتاب برای جمال‌زاده جایگاه «تأسیسی» قائل نیستند و او را مؤسس ژانر خلیات نویسی نمی‌دانند، اما به‌واقع، تا پایان کتاب همه ارجاعات، مقایسه‌ها، و معیارها را کتاب *خلیات ما ایرانیان* قرار داده‌اند و همه چیز با متر و معیار جمال‌زاده سنجیده شده است:

حتی اگر متونی پیش از متن جمال‌زاده وجود داشته باشند که نماینده تمام‌عیار خلیات نویسی باشند، باز هم این متن جمال‌زاده است که انتظارات و آگاهی‌ها یا به‌قول باختین گزاره‌های بیان‌نشده را نمایندگی می‌کند و محوری برای سازمان‌دهی و انتظام این گزاره‌ها و به‌طبع [کذا] آن، گزاره‌های بیان‌شده ژانر خلیات است (همان: ۶۵).

به‌راستی دانسته نیست که چرا محتواهای تولیدشده، قبل از کتاب جمال‌زاده، کم‌رنگ جلوه داده شده و چنین با بی‌مهری به‌حاشیه رانده شده‌اند؟ آیا مقالات حسین کاظم‌زاده ایران‌شهر که برای نخستین بار در شماره اول دی‌ماه یزدگردی سال ۱۳۹۲ش به «ملیت و روح ملی ایران» پرداخت و دیگرانی که پس از او تا جمال‌زاده به این مقوله وارد شده‌اند، حائز هیچ اهمیت محتوایی نبوده است؟^۳ حتی سازگاری/ایرانی نوشته مهدی بازرگان که یکی دو سال قبل از کتاب جمال‌زاده منتشر شده است و به همین مقوله می‌پردازد، چنان‌که باید و شاید مورد بررسی قرار نگرفته است. توفیق و دیگران تمامی محتواهای قبل از جمال‌زاده را که به خلیات ایرانیان پرداخته‌اند، «خلیات‌گرایی» نامیده‌اند و معتقدند که اگر چه این متون بنیادهای شکل‌گیری ژانر را پدید آورده‌اند، خود در حوزه ژانر خلیات وارد نیستند، درحالی‌که اساساً میان محتواهای موجود و آنچه جمال‌زاده آن را صورت‌بندی کرده است، تفاوت چشم‌گیری وجود ندارد.

در بخش پنجم کتاب، مجدداً به «پیشینه محتوایی ژانر» پرداخته شده و سفرنامه‌های ایرانیان و اعراب، متون جغرافیایی، متون تاریخی و وقایع‌نگاری‌ها، و اشعار و متون ادبی و حکمی به‌درستی در زمره این پیشینه شمرده شده‌اند. در این بخش نیز به شیوه‌ای ناخواسته و احیاناً ناخودآگاه، سفرنامه‌های غربیان، درخصوص خلیقات، دقیق و مفید و سفرنامه‌های ایرانیان و اعراب در این زمینه نادقیق دانسته شده است:

به‌رحال پیداست که سفرنامه‌هایی چون متون ابن بطوطه و ناصرخسرو، حاوی محتوایی آگاهی‌دهنده هستند و گاه در توصیف اماکن و شهرها از صفات اخلاقی مردم آن دیار سخن گفته‌اند. این اشارات به‌هیچ‌وجه به‌اندازه توصیفات سفرنامه‌های کلاسیک اروپایی و سفرنامه‌های مدرن، دقیق و بازنمایاننده نیستند. برای مثال، از میان گفته‌های موجز ناصرخسرو درباره هر دیار، فقط می‌توان با تفسیر آداب‌ورسومی که گاه نقل کرده است، بحث خلیقات جمعی را استخراج کرد (همان: ۷۲).

مشخص نیست که چرا قابلیت استخراج «خلیقات جمعی» در *سفرنامه ناصرخسرو* ضعف آن دانسته شده؟ مگر سفرنامه‌های اروپایی و حتی سفرنامه‌های مدرن به خلیقات تک‌تک مردم می‌پردازند؟ اساساً، مگر بحث خلیقات مربوط به کنش‌های جمعی تکرارشونده نیست؟

در ادامه این مبحث، نکات مفصل و دقیقی درمورد کتاب‌های جغرافیایی و نسبت آن‌ها با خلیقات آمده که خواندنی و مفید است.

در این بخش نکته مهم و قابل‌تأملی هم درباره متون ادبی و حکمی و نسبت آن با خلیقات آمده است:

نوشته‌های ادبی و حکمی نیز گاه اشاراتی داشته‌اند که در متون خلیقات‌نویسی تکرار شده‌اند. در این میان از همه معروف‌تر *شاهنامه فردوسی* است و نامه رستم فرخ‌زاد به برادرش درباره تباهی کار سپاه ایران... این متن‌ها از اساس خلیقات‌گونه نیستند، زیرا نسبتی با وضعیت عقب‌مانده و اصلاحات شکست‌خورده ندارند... (همان: ۷۵).

این بخش از نوشته توفیق و دیگران هیچ ارجاعی ندارد و دانسته نیست که براساس کدام پژوهش‌های صورت‌گرفته، *شاهنامه* را مهم‌ترین متن ادبی درخصوص احصای خلیقات ایرانی معرفی کرده است، اما منطقاً متون اسطوره‌ای و حماسی و هر شکل غیررئال دیگر نمی‌تواند منبع موثق و معتبری برای استخراج و احصای خلیقات باشد، زیرا اساس این متون

بر اساطیر، فضاهای غیررئال و ماوراءالطبیعه و هدف آن‌ها تشجیع مخاطبان و احیای روحیه دلاورانه و پهلوانی در آن‌هاست. چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد، مهم‌ترین بخش در متون ادبی که به‌راستی و بادقت به کار بررسی خلیات می‌آید، حکایت‌های متون تعلیمی است که برای تبیین هنجارهای اخلاقی و نهی ناهنجاری‌های رفتاری، حکایت‌های تاریخی، واقعی، یا حتی برساخته را نقل کرده و از آن برای عبرت‌آموزی مردمان زمانه بهره برده است.

نکته جالب دیگر در نقل بالا، تأکید مؤلفان بر نسبت وثیق خلیات نویسی با «وضعیت عقب‌مانده و اصلاحات شکست‌خورده» است. این رویکرد در تمام کتاب حفظ شده و مؤلفان ژانر خلیات نویسی را اساساً برای شناخت ویژگی‌های خلی دانسته‌اند که به‌عدم پیشرفت و شکست اصلاحات در هر دوره منجر شده است که مهم و قابل‌تأمل است، زیرا این رویکرد بی‌ارتباط با نگاه شرق‌شناسان غربی در ترسیم‌کردن تصویر شرق نیست. در ادامه مقاله، دوباره به این مطلب پرداخته می‌شود.

رویارویی با تمدن غرب از عصر فتحعلی‌شاه قاجار آغاز شد و با بالاگرفتن انتقادات از شیوه حکمرانی ناصرالدین‌شاه نضج گرفت و بدین‌گونه تصویر «ایران عقب‌مانده» در مقابل «غرب متمدن» در دل منازعات هویتی این سرزمین جای گرفت. بی‌شک مراودات ایرانیان با غربیان از طریق سفرهای سیاحتی و تجاری، که به نوشتن سفرنامه‌های متعدد منجر شد، در برساخته‌شدن این تصویر و تمرکز بر نقاط ضعف خلی ایرانیان بی‌تأثیر نبوده است. این نگاه را کاملاً می‌توان در رویکردهای شرق‌شناختی و پسااستعماری پی گرفت که در این کتاب کم‌تر به آن توجه شده است. در جای‌جای کتاب به تصور ایرانیان از خود و تلاش‌های گوناگون برای اصلاح خلیات منفی برای دست‌یابی به «پیشرفت» اشاره شده است، اما بسط و تبیین این تصور که قطعاً خیلی هم خودساخته نبوده و تحت‌تأثیر عوامل مختلف داخلی و خارجی ایجاد شده، با حوصله و تفصیل زیاد صورت نگرفته است. کتاب اگرچه درباره تشریح تاریخچه‌ها بسیار پرگوست، در تشریح تصور برساخته خلیات منفی در ایرانیان به‌دست غربیان و شرق‌شناسان به‌تعجیل عبور کرده است:

این عبارت که «مشروطه برای ایرانیان سم قاتل است» یا این‌که «کشورهای شرقی استعداد مشروطه ندارند» در بسیاری از مجادلات از سوی محافظه‌کاران نقل می‌شد. این عبارات درحقیقت، تحفه‌ای بودند که گفتارهای شرق‌شناسی با تأکید بر تمایز آب‌وهوا و خلق‌وخوی مردم شرق و غرب، با هدف برتر نشان‌دادن غرب در اختیار محافظه‌کاران قرار می‌دادند (همان: ۹۰).

بخش ششم کتاب به «خلقیات‌گرایی در آغاز عصر پهلوی» اختصاص دارد. بحث‌های این بخش، نسبت به بخش‌های پیشین، روشن‌گر، منسجم‌تر، و دارای مفصل‌بندی بهتری است. این بخش با نگاهی درزمانی و منسجم سیر تطور رویکردها به خلیقات‌نویسی را بررسی می‌کند.

در بخش هفتم، «فضای پیدایش ژانر خلیقات» این بار در بستری اجتماعی-سیاسی مورد‌مذاقه قرار می‌گیرد. در این بخش ارتباط میان اصلاحات اجتماعی و نسبت آن با رویکردهای سیاسی موردبررسی قرار گرفته و تحولات اجتماعی از منظرهای متعدد (از تیراژ کتاب‌های منتشرشده تا تشکیلات و احزاب سیاسی) واکاوی شده است. کتاب در این بخش، بسیار پرگوست و هرچند اطلاعات جالب و قابل‌تأملی ارائه می‌دهد، بخش‌های زیادی از آن عملاً، به بحث خلیقات بی‌ارتباط یا کم‌ارتباط است. به نظر می‌رسد لازم است در بازبینی‌های بعدی حشوهای فراوان کتاب حذف شود. برای مثال، از صفحه ۱۲۵ تا ۱۳۳ به‌طور مفصل و با جزئیات کامل، دربارهٔ صنعت چاپ و نشر و رواج و رونق آن سخن گفته شده است که جالب، اما بی‌ارتباط است. در سراسر کتاب با این‌گونه پرگویی‌ها و تکرار مکررات مواجهیم.

بخش هشتم کتاب به «تغییرات فضای سخن خلیقات‌گرایی» می‌پردازد. این فصل، کوتاه و عملاً فاقد هر نکتهٔ تازه‌ای است و به صورت‌بندی جدیدی از مطالب پیشین پرداخته است. ایدهٔ ارتباط وثیق میان خلیقات‌نویسی و میل به اصلاحات اجتماعی در این فصل هم با نگاهی تاریخی پی گرفته شده است و نوشته‌های دههٔ ۱۳۴۰، «گفتارهایی عالمانه که می‌کوشیدند در صورت‌هایی علمی توضیح دهند که خلیقات ایرانیان چگونه مایهٔ شکست دائمی نوسازی در آن‌ها شده است» (همان: ۱۵۳)، معرفی شده‌اند. این درحالی است که از قضا بسیاری از خلیقات‌نوشته‌های دههٔ ۱۳۴۰ و از جمله کتاب جمال‌زاده، که محور اغلب بحث‌های این کتاب است، فاقد ویژگی «عالمانه‌بودن» است و بیش‌تر به نوشته‌های زردپهلوی می‌زند. نوشته‌هایی که در این دهه تلاش می‌کنند با نگاهی جدیدتر مبحث خلیقات را بررسی کنند، مانند *سازگاری ایرانی مهدی‌بازرگان*، در این بخش مورد‌مذاقه قرار نگرفته‌اند.

بخش نهم کتاب «خلقیات‌گرایی در متون بیرون از ژانر» را بررسی می‌کند. در این بخش یک بار دیگر به تعریف اصطلاح خلیقات پرداخته شده و این بار به‌تمامی تکیهٔ تعریف بر «رفتار» است: «طبق تعریف ژانر، خلیقات شامل سلسله‌متون نوشتاری است که برای پرداختن به خلیقات ایرانیان یعنی رفتارهای پایدار و تکرارپذیر آن‌ها نوشته شده‌اند...» (همان: ۱۵۷).

این بخش به بررسی مباحث مربوط به خلیات در بستر پژوهش‌های دانشگاهی (به‌ویژه پژوهش‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی) می‌پردازد. توفیق و دیگران در این بخش می‌کوشند تا نشان دهند که دانش‌های آکادمیک حوزه علوم انسانی و مشخصاً جامعه‌شناسی و روان‌شناسی در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، با رویکردهای جزئی‌نگرانه و مبتنی بر آمار و نمودار، کوشیده‌اند تا به شناخت و فهم «بومی» از خلیات ایرانی دست یابند. این فهم بومی در رویکرد جامعه‌شناختی به تبیین ساختار شخصیت انسان ایرانی در نسبت با نظم اجتماعی و جایگاه‌های طبقاتی پرداخته و هر قشر اجتماعی را دارای خصایل ویژه خود دانسته است. البته، نویسندگان این ایده را به «فتاحی» نسبت داده‌اند (همان: ۱۶۳) و اشاره‌ای نکرده‌اند که این اندیشه پیش‌تر در آثار هربرت گانس (J. Gans Herbert) نیز مطرح شده است. پس‌از آن، به تفصیل و با جزئیات فراوان به بررسی رویکرد روان‌شناسی جدید به مبحث خلیات ایرانی پرداخته و نشان داده است که در این رویکرد، دلیل معضلات شخصیتی ایرانیان اجتماعی - تاریخی و راه‌حل آن تربیتی است. جزئیات و تفصیل این بخش بسیار زیاد و تشتت آرا در آن فراوان است.

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، در بحث‌های مفصل و متعدد کتاب، مبحث ارتباط تصویر خلیات ایرانی با مباحث شرق‌شناختی و پسااستعماری به‌اجمال و تعجیل مطرح شده است. در این بخش، در خلال بررسی نظریات سعید شاملو، یک بار دیگر به این بحث پرداخته و بازهم به تعجیل از آن گذر شده است. در بررسی این نکته (همان: ۱۷۹) به «درونی‌شدگی» تصویری که غربیان از شخصیت انسان شرقی نشان می‌دهند، اشاره‌ای کوتاه شده است. این مبحث در حوزه خلیات ایرانیان جایگاه مهمی دارد. در دوگانه‌ای که طی قرن‌ها، غربیان از ما (غرب) و آن‌ها (شرق) بر ساخته‌اند، تصویر فرودست، متوحش، بی‌نظم، احساساتی، و... برای انسان شرقی و تصویر فرادست، متمدن، قانون‌مند، منطقی، و... برای انسان غربی به‌طور مداوم بازتولید شده است. این چرخه بازتولید تصاویر کلیشه‌ای از انسان شرقی و غربی، در طول زمان برای شرقیان نیز به حالتی درونی شده، پذیرفته، و صادق پنداشته شده و در فهرستی که از خلیات خود و هم‌میهنانشان احصا کرده‌اند، به‌کرات تکرار شده است. این مبحث جای بررسی و کندوکاو بیشتری دارد که جایش در این کتاب خالی است. در صفحات دیگر کتاب نیز گاه‌وبی‌گاه نقل‌قول‌هایی از صاحب‌نظران حوزه‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی درباره «حس تحقیر ناشی از این‌که ایران فقط موضوع مطالعه غربی‌هاست» (همان: ۱۹۳) ذکر شده است، اما جمع‌بندی منطقی و بررسی دقیق نسبت خلیات‌نویسی با

مباحث شرق‌شناسی در هیچ‌جای کتاب صورت نمی‌گیرد. این نکته زمانی بیش‌تر حائز اهمیت می‌شود که بدانیم جمال‌زاده که کتاب او متر و معیار نویسندگان برای هر سنجشی در این حوزه است، بیش‌تر عمر خود را خارج از ایران و در «فرهنگ‌گیر/دیگری» زیسته است.

بخش دهم کتاب، با عنوان «تثبیت ژانر خلیقیات نویسی»، تکرار مفصل و باجزئیات مطالبی است که کم‌وبیش در فصول پیشین گفته شده است. این جزئیات هرچند حاوی اطلاعات عمومی و جالب است، ارتباط وثیق و مستقیمی با بحث خلیقیات نویسی ندارد. در ادامه این بخش، با نگاهی در زمانی به تاریخچه برجسته‌شدن کلمه خلیقیات پرداخته شده است و به روال پیشین، بازهم جمال‌زاده گرانگه‌ها و نقطه اتکای بحث است. البته، در قسمت‌های واپسین این بخش، نگاه‌های متعارض با جمال‌زاده و سایر رویکردها به مسئله ایران و خلیقیات ایرانی از رویکرد جنابیان، اسلامی‌ندوشن، و احمد دانش تا شریعتی، بازرگان، و... نیز نقل می‌شود. این نقل‌ها کاملاً تاریخی، توصیفی، و فاقد هر نوع جمع‌بندی است، اما درنهایت، با اصراری شگفت، موقعیت «کاریزماتیک و محوری» جمال‌زاده تحول‌ساز و سنگ بنای ژانر خلیقیات نویسی دانسته می‌شود:

... این مقالات به همین دلیل درنهایت، گزاره‌های خلیقیات‌گونه‌ای را در خود می‌پرورند که درعین‌حال مشروعیتی ندارند. این مشروعیت به‌مدد نیروی بیرونی فره‌مندی (کاریزماتیکی) ممکن است که جمال‌زاده به‌دلایل زیادی می‌تواند نقش آن را بازی کند ... (همان: ۲۳۲).

در ادامه این بخش، یک بار دیگر ویژگی‌های کتاب جمال‌زاده برشمرده می‌شود و تمامی نکاتی که در سایر کتاب‌ها جزء عیوب است، حُسن دانسته می‌شود:

این‌جاست که ساخت اثر جمال‌زاده قابل توضیح می‌شود. او گذشته از مقدمه طولانی‌ای که یک‌سوم حجم کتاب را اشغال کرده است و در آن از پروژه کلی کتاب دفاع می‌شود، در باقی صفحات نقل‌ها را آورده بدون آن‌که خود را ملزم کند ربطی میان آن‌ها برقرار سازد. این کار خصلتی تکه‌تکه به متن جمال‌زاده داده است. ساختاری که چه پیش از این سال و چه پس از آن، ساختار مشروعی به‌حساب نمی‌آمد. کتاب جمال‌زاده موجود عجیب‌الخلقه‌ای است که از ترکیب یک فهرست نقایص، بحثی درباره اهمیت گفتن نقایص، و مقاله‌ای نامرتبط تشکیل شده است و این ساختار عجیب دقیقاً همان چیزی است که می‌بایست باشد (همان: ۲۳۵).

بخش یازدهم کتاب، با عنوان «تبلور سلسله‌متون بعدی»، با پرشی ناگهانی به خلیات نویسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی می‌پردازد. دانسته نیست که چرا کتاب درباره آثار حوزه خلیات نویسی که در فاصله سال ۱۳۴۵ (سال انتشار کتاب جمال‌زاده) تا ۱۳۵۷ (پیروزی انقلاب) نوشته شده‌اند، سکوت کرده است. آیا نوشته‌های جلال آل‌احمد (اگرچه در سال ۱۳۴۸ درگذشت، نوشته‌هایش که خلیات‌گرایانه هم بود تا سال‌ها بعد در تیراژ بالا منتشر می‌شد)، علی شریعتی (د ۱۳۵۶)، و... حائز هیچ اهمیتی در این زمینه نبوده‌اند؟ کتاب با همه اطناب‌های خود در فصول مختلف درباره سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ در سکوتی شگفت است.

در این بخش به خلیات‌گرایان این سال‌ها از حمیدرضا جلالی‌پور، صادق زیباکلام، محمدعلی همایون کاتوزیان، عبدالکریم سروش تا یوسف اباذری و... می‌پردازد و بازهم با نگاهی در زمانی، آثار ایشان که براساس تعریف کتاب، «خلیات‌گرایی» و نه «خلیات نویسی» است، مورد ملاحظه قرار گرفته است. تز اصلی این بخش کماکان تأثیر بلاشک شکست اصلاحات بر ایده خلیات نویسی است. جمع‌بندی‌های کتاب در این بخش گاه عجیب و قابل تأمل است؛ مثلاً آن‌جا که جوهره خلیات‌گرایی دهه ۱۳۷۰ را گفتمانی مبتنی بر مقصرنمایان مردم می‌داند:

این هسته جوهری گفتار اصلاح‌طلبانه خلیات نویسی در دهه ۱۳۷۰ بود: گفتاری که در آن مردم «مقصر» استبداد هستند و این تقصیر به خاطر اعمال روزمره آن‌هاست که ذره‌ذره جامعه را در فرایندی تدریجی شکل می‌دهد. راه‌حل پیشاپیش معین است: اخلاق داشته باشید؛ اعتراف کنید؛ قانون‌مدار باشید؛ ناله نکنید؛ کار کنید. این جوهره خلیات‌گرایی دهه ۱۳۷۰ بود (همان: ۲۶۰).

این نگاه هرچند در کلیت خود درست است، تعبیر و تفسیری که از آن در «مقصدانستن مردم» صورت گرفته، محل تأمل است. اعمال اصلاحات از پایین به بالا و تلاش برای اصلاح زیرساخت‌های کنش و منش توده مردم راه‌کار اجتماعی اثرگذار و در صورت انجام دقیق و درست مفید است و به معنای «مقصدانستن توده» نیست. در این چشم‌انداز در دوره سازندگی و پس‌از آن در دوره اصلاحات تلاش جامعه‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی بازسازی اخلاق فردی و جمعی با الگوگیری از جامعه ژاپن (در مسئولیت‌پذیری، تعهد به کار، صداقت، و سخت‌کوشی) بود. این نگاه در آثار بسیاری از

جامعه‌شناسان آن دوره، چون زیباکلام و... دیده می‌شد و ژرف‌ساخت آن نه مقصد دانستن توده، که آگاهی‌بخشی به آنان برای بازسازی نوین شخصیت انسان ایرانی بود.

بخش دوازدهم کتاب «ربط ارزشی متأخر ژانر خلییات» نام دارد و هم‌چون فصل پیشین با بررسی موردی کتاب‌ها و مقالات مهم متأخر، به آسیب‌شناسی خلییات‌گرایی و خلییات‌نویسی پرداخته است. متخصص نبودن نویسندگان این حوزه در یکی از شاخه‌های علوم انسانی و نداشتن چهارچوب نظری دقیق و مشخص مهم‌ترین آسیب‌های این متون دانسته شده، هرچند در پایان این بخش در یک جمع‌بندی کلی تلویحاً آشنفنگی تعاریف مفهومی و بی‌چهارچوبی متون پیشین اگر نه قابل قبول، قابل درک دانسته شده است:

اگر نراقی چنین تمایزی را (تمایز میان خلق و اخلاق) در کار خود وارد می‌کرد، عملاً از سطح خلییات به اخلاق نمی‌توانست به‌سادگی پل بزند و اگر خلییات‌گرایان عصر پهلوی تمایزی میان عادت و خلییات می‌گذاشتند، نمی‌توانستند عمومیت تاریخی آن را برحسب عادت شرح دهند (همان: ۲۷۹).

در بخش سیزدهم از فصل چهارم، با عنوان «تحلیل‌های ایجابی»، در ادامه دو فصل پیشین، نویسندگان کوشیده‌اند به آثاری پردازند که برخلاف آثار پیشین و مبتنی‌بر آسیب‌شناسی صورت‌گرفته در بخش‌های قبل از هر دو آسیب‌مبرا باشند؛ یعنی هم تحلیل‌گر از تخصص در حوزه‌های علوم انسانی برخوردار باشد و هم متن پژوهش در چهارچوب نظری خاص و با مفصل‌بندی علمی صورت گرفته باشد. *خلییات ما ایرانیان* نوشته مقصود فراست‌خواه و *خلییات ایرانیان در نگاه بیگانگان...* (کتاب نخست) نوشته محمدرضا جوادی یگانه و سعیده زادقناد از این زمره دانسته شده‌اند، اما پس از بررسی این دو اثر نیز نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که حتی این دو پروژه نیز نه به‌لحاظ روش و نه به‌لحاظ نتیجه و دستاورد، حرف تازه‌ای در بر نداشته‌اند:

... در نتیجه، صرف بیان چنین انتقاداتی گسست از سنت پیشین را به‌همراه ندارد. پس این گسست در کجاست؟ در محتوا نیز عملاً هیچ خط تحلیلی جدیدی دیده نمی‌شود. تحلیل این متون مبتنی بر همان عوامل تاریخی، جغرافیایی، و سیاسی است که پیش‌تر از این هم در بحث اهمیت داشته‌اند و اتفاقاً حاصل همان نگرش شرق‌شناختی هستند که ظاهراً هر دو پروژه در مخالفت با آن سامان‌دهی شده‌اند (همان: ۲۸۹).

بنابراین به‌نظر می‌رسد پس از گشت‌وگذارهای فراوان و بررسی منابع بسیار در فاصله سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۹۴، هیچ پروژه‌ای که مطابق ملاک‌های ذهنی مؤلفان این کتاب انجام و

در «چهارچوب‌های ژانر خلیات» تدوین شده و نظر مؤلفان را جلب کرده باشد، وجود نداشته است.

فصل پنجم کتاب، با عنوان «مؤخره»، مقاله‌ای تقریباً نیمه‌مستقل در ادامه بخش‌های پیشین است: «نیاز به یک "ایرانی جدید" یا "باید از فرد دفاع کرد"؛ نخستین عبارت این مؤخره بسیار شگفت و تأمل‌برانگیز است: «در دورانی زندگی می‌کنیم که ژانر خلیات کم‌وبیش برای همه مسائل اکنون ما پاسخی در چپته دارد» (همان: ۲۹۵).

شگفتی این عبارت از آن حیث است که خود مؤلفان در ۲۹۰ صفحه پیشین چهارچوبی را برای «ژانر» خلیات ارائه کرده‌اند که حتی خود نیز نمونه قابل‌قبولی از آن را نیافته‌اند، اما اینک آن «ژانر» را پاسخ‌گوی تمام مسائل فعلی می‌دانند. در ادامه نیز به این پرسش مقدر که «ژانر خلیات (به فرض وجود و اثبات) چرا و چگونه می‌تواند پاسخ‌گوی تمام مسائل باشد؟» پاسخی داده نشده است.

تمام فصل پایانی (فصل پنجم)، چون چند فصل پیشین، به بررسی مفصل رویکردهای مختلف به امر خلیات، خلیات‌گرایی، و خلیات‌نویسی می‌پردازد، بی‌آن‌که در پایان، جمع‌بندی کارآمد یا نتیجه‌گیری مفیدی صورت گیرد. این فصل و کل کتاب با یک بند انشایی به پایان می‌رسد و در نهایت نیز نه ارکان و اجزای ژانر ادعایی خلیات‌نویسی به‌دقت روشن و نه نمونه کاملی برای این ژانر معرفی می‌شود:

به‌نظر می‌رسد گرایش علمی با هرچه بیش‌تر کوفتن بر طبل علم‌گرایی صوری، ناخواسته به‌سوی زدایش مسئله وضعیت خاص ایران حرکت می‌کند و برخلاف میلی که برای تقویت ژانر خلیات دارد، به نیروهایی قوت می‌بخشد که خلیات را به‌مثابه یک حشره‌موزی مشکوک می‌نگرند که دلیلی ندارد آن را بشناسید؛ تنها کافی است همین حالا آن را از بین ببرید (همان: ۳۱۷-۳۱۸).

۵. نتیجه‌گیری

کتاب برآمدن ژانر خلیات در ایران، کتابی است با ایده‌ای خوب: «شکست اصلاحات در هر دوره سبب شده است که روشن‌فکران آن دوره برای یافتن دلایل شکست به خویشتن جامعه رجوع کنند و برای بازشناسی خلیاتی که به شکست اصلاحات منجر شده است، تلاش کنند. این تلاش‌ها گاهی برآمده از نگاه شخصی، تجربیات زیسته، و نیروی کاریزماتیک شخص نویسنده بوده است و گاه با آویختن به نظریه‌های جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، و... برای یافتن توجیه علمی برای این خلیات کوشیده است».^۴

به نظر می‌رسد چهار نویسنده کتاب هر یک با رویکرد خاص خویش می‌کوشد تا ایده فوق را به اثبات برساند، اما در عمل، این خواسته محقق نمی‌شود.

کتاب در مبانی نظری و تعریف و تحدید تعاریف کلیدی دچار نقص نگاه است. چنان‌که در متن گفته شد، حضور یک مشاور ادبی حاذق می‌توانست ایشان را به منابع دست‌اول، موثق، و راه‌گشا رهنمون شود و کتاب را از سردرگمی در «تعریف ژانر» برهاند.

کتاب در بخش‌های مختلف اطلاعات دقیق و جزئی‌نگرانه‌ای از مسائل مختلف، مرتبط یا کم‌ارتباط، جمع‌آوری می‌کند که در نوع خود کم‌سابقه و جالب توجه است. منابع متعدد فارسی و انگلیسی که نویسندگان به آن‌ها مراجعه و از آن‌ها استفاده کرده‌اند، گویای این واقعیت است که تلاش شده است تا پایه‌های کتاب بر بستر پژوهش‌های پیشین بنا شود. از این حیث، کتاب شامل اطلاعاتی گسترده، فراوان، و اغلب مفید «پیرامون» موضوع است، اما در بیش‌تر بخش‌ها صورت‌بندی جدید یا جمع‌بندی مفیدی از اطلاعات فراوانی که جمع‌آوری شده، صورت نگرفته است. به همین دلیل در بیش‌تر بخش‌ها، کتاب به دام پراگویی و ارائه جزئیات بی‌شمار می‌افتد، بی‌آن‌که در نهایت بتواند از این تفصیل‌ها نتیجه متقن و قابل‌استنادی بگیرد. از این حیث، کتاب شبیه انبانی لبریز از داده و اطلاعات است که به بازآرایی، پیرایش، و جمع‌بندی نیاز دارد.

پراگویی و پراکنده‌گویی کتاب سبب شده است که به برخی نکات در بخش‌های گوناگون اشاره شود، اما در هیچ‌جا به‌طور جدی به آن پرداخته نشود؛ مثلاً این اندیشه که بسیاری از خفیات‌نویسی‌ها در دوره‌های گوناگون تحت تأثیر گفتمان‌های شرق‌شناختی و تصویری که غربیان از ما ارائه کرده‌اند، نوشته شده‌اند، در چند جا اشاره شده است، بی‌آن‌که در هیچ‌جا به‌جد پی گرفته شده باشد.

درواقع، این پراگویی و پراکنده‌گویی حاصل عدم سازمان‌دهی درست در ساختار کلی کتاب است. به نظر می‌رسد هر یک از چهار نویسنده کتاب فصل‌هایی را نوشته و در نهایت، در پی یک‌دیگر قرار داده‌اند. به همین سبب مفصل‌بندی دقیق، ارتباط طبیعی، و پیوند وثیقی میان بخش‌ها دیده نمی‌شود. به‌علاوه، اساساً مطالب بسیاری از بخش‌ها درباره یک موضوع‌اند و به بخش‌بندی‌های متعدد نیازی نبوده است. از این حیث، کتاب به ویرایشی جدید و جدی نیاز دارد که ضمن یک‌دست‌کردن صورت و محتوای مطالب، به ایجاد پیوند میان اجزای محتوا، پیراستن مطالب کم‌ارتباط، و تلخیص اطناب‌های کم‌فایده پردازد. هم‌چنین، افزودن نمایه‌ای دقیق از نام‌های افراد، کتاب‌ها، و روی‌دادها می‌تواند به مخاطبان در دست‌یابی به اطلاعات موردنیازشان یاری برساند.

پی‌نوشت‌ها

۱. نویسنده این مقاله به سال ۱۳۹۷، در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی طرحی پژوهشی با عنوان «زمینه‌کاوی خلق و خوی ایرانیان در حکایت‌های متون تعلیمی ادب پارسی از ابتدا تا پایان قرن پنجم هجری» انجام داده است. پیش‌فرض پژوهش این بوده است که پدیدآورندگان ژانر تعلیمی برای تشویق هنجارهای اخلاقی و نهی ناهنجاری‌های اخلاقی، به مقتضای حال، حکایت‌هایی را از میان متون گذشته برای اقناع مخاطب برگزیده یا خود حکایتی مفید و مناسب بر ساخته‌اند. بنابراین، آنچه در کنش و منش شخصیت‌های حکایات متون تعلیمی رخ می‌دهد، مورد تأیید یا تحذیر شاعر یا نویسنده بوده است. لذا با بررسی کنش و منش شخصیت‌ها در حکایات متون تعلیمی می‌توان کنش‌ها و منش‌های شایسته یا ناشایست زمانه متن را دریافت و استخراج کرد، زیرا بی‌شک، آن خلق مبتلا به مردمان آن روزگار بوده است که شاعر یا نویسنده متن تعلیمی ناگزیر شده است به آن اشاره کند و نمونه و مثالی برای آن بیاورد. با این استدلال، حکایت‌های متون تعلیمی بالقوه منبعی مفید و کارآمد برای بررسی خلیات مردمان هر زمانه‌اند.
۲. گیومه و زیرخط در متن کتاب وجود ندارد و تأکید از نویسنده مقاله است.
۳. در صفحات بعدی کتاب به کاظم‌زاده ایران‌شهر نیز پرداخته شده است، اما نوشته‌های او تلاشی برای «جداکردن صفات از اخلاقیات» و «یافتن تجلیات روح ایرانی و ساختن راهی برای به‌دینی یا پاک‌دینی» (و نه خلیات نویسی) معرفی شده است (بنگرید به توفیق و دیگران ۱۳۹۸: ۱۲۰).
۴. این عبارات جمع‌بندی نویسنده مقاله از ایده نویسنده کتاب است.

کتاب‌نامه

- توفیق، ابراهیم و دیگران (۱۳۹۸)، *برآمدن ژانر خلیات در ایران*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر، و ارتباطات.
- حجتی، سیدمحمدباقر (۱۳۷۳)، *روان‌شناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- خواججه‌نصیرالدین طوسی (۱۳۷۳)، *اخلاق ناصری*، تصحیح مجتبی مینوی و علی‌رضا حیدری، تهران: خوارزمی.
- فرهبنی‌فراهانی، محسن (۱۳۹۳)، *فرهنگ توصیفی علوم تربیتی*، تهران: شباهنگ.
- کاپلان، هرولد، بنجامین جیمز سادوک، و ویرجینیا سادوک (۱۳۹۲)، *دست‌نامه روان‌پزشکی بالینی*، ترجمه محسن ارجمند، فرزین رضاعی، و نادیا فغانی جدیدی، تهران: ارجمند.
- کاوندی، سحر و محسن جاهد (۱۳۸۹)، «امکان تغییر خلق از دیدگاه غزالی و دوانی»، فصل‌نامه علمی - ترویجی معرفت اخلاقی، س ۱، ش ۲.